

# فیض محمد کاتب و آسیب‌های تاریخ‌نگاری افغانستان



غلامرضا جاویدی

## چکیده

تاریخ‌نگاری معاصر از سال‌های آغازین قرن بیستم شکل‌های متفاوتی یافت و عناصر جدید باعث شکل‌گیری گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری شد، تاریخ‌نگاری مارکسیستی که تحت تأثیر جریان‌های موجود کارگری و قشر زحمت‌کشیده بر عناصر فرهنگی و اجتماعی بیشتر از عناصر سیاسی اهمیت می‌دادند و دیگری مکتب تاریخ‌نگاری آنال که نگاه تحلیلی این مکتب بر جنبه‌های روایی آن ارجحیت داشت.

اما در این میان به نظر می‌رسد رویکرد رایج در افغانستان نوین، بر اساس همان سنت روایی تاریخ‌نگاری در جهان اسلام بود؛ کمتر به عناصر جدیدی که می‌توانست، نگاه متفاوت و بهتری را در تاریخ‌نگاری به ارمغان بیاورد؛ اهمیت داده می‌شود. به‌واقع، تاریخ‌روایی و توجه تام و تمام به عناصر سیاسی به وضوح در نوشتارهای تاریخی دیده می‌شود و همین امر، اساس تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را مورد سؤال قرار می‌دهد.

فیض محمد کاتب با درک چنین کمبودهایی در کنار پای‌بندی به رویکرد سنتی تاریخ‌نگاری (توجه به عناصر سیاسی، ذکر رویدادها بر اساس روز و...)، نگاه متفاوت‌تری نسبت به پیشینیان و هم‌عصران خود در ثبت رویدادهای تاریخی در پیش گرفت. اهمیت ویژه کاتب به بررسی و بعضاً تحلیل رویدادها و هم‌چنین توجه به عناصر فرهنگی و اجتماعی در ثبت تاریخ از یک سو و در کنار آن گذار از ذهنیت‌های شخصی نویسندگی در ضبط و ثبت رویدادها، باعث شده تا آثارش متفاوت گذشته و دریچه جدیدی در حوزه تاریخ‌نگاری افغانستان بگشاید.

این نوشتار می‌کوشد تا نگاه‌های ناقص و بعضاً اشتباه در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را بررسی و دقت فیض محمد کاتب به این موارد را با توجه به نوشته‌های موجود در کتاب تذکره انقلاب به اثبات رساند. شاید بتوان فیض محمد کاتب را از جمله پیشگامان تاریخ‌نگاری نوین در جهان به شمار آورد که به حق، برخی از نویسندگان وی را پدر تاریخ‌نگاری نوین افغانستان لقب داده‌اند. هر چند در این مجال بررسی همه‌جانبه آثار کاتب ممکن نیست؛ اما تلاش می‌گردد در حد توان نگاه کلی فیض محمد کاتب به اصول تاریخ‌نگاری نوین با تکیه بر کتاب تذکره انقلاب، مورد بررسی قرار گیرد.

کلمات کلیدی: کاتب، تاریخ‌نگاری، افغانستان، تاریخ

## مقدمه

تاریخ، امروز در کلیه زمینه‌ها و رشته‌های علمی مورد توجه قرار گرفته است و شاهد به وجود آمدن عناوین مختلفی در ارتباط با تاریخ و علوم دیگر هستیم؛ تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، تاریخ اندیشه‌های سیاسی، تاریخ جنبش‌ها، تاریخ علم و فلسفه و ده‌ها عنوان دیگر به خوبی مؤید این نکته است که توجه به پیشینه‌های تاریخی هم نقطه شروع هر علم را مشخص می‌کند و هم این که سیر تحولات، کاستی‌ها و فزونی‌های موضوعی، علمی و مسأله‌سازی‌های بعدی را در هر رشته تا روزگار مشخص و خاصی تعیین می‌کند.

بنابراین، تاریخ و توجه به رویدادهای گذشته همواره مورد توجه بوده

و از گذشته تا به امروز مکاتب مختلف تاریخ‌نگاری شکل یافته است. شاید بتوان در یک تعریف ساده تاریخ‌نگاری را وصف ادبی رویدادها و اعمال انسانی و تلاش و کوشش در جهت ثبت رویدادها، تعریف نمود. کشور افغانستان با پیشینه تاریخی وسیع‌اش، شاهد انتشار کتاب‌های مختلفی در حوزه تاریخ‌نگاری بوده است. فیض محمد کاتب از جمله تاریخ‌نگاران معاصر است که بر خلاف دیگر تاریخ‌نگاران هم‌عصر خود، نگاه متفاوت‌تری به تاریخ و آنچه که می‌توان از آن تحت عنوان تاریخ‌نگاری یاد کرد؛ داشته است. لذا، لازم است پژوهش‌های جداگانه و مفصلی درباره کاتب و آثار او داشت.

## آسیب‌های تاریخ‌نگاری در افغانستان

گاهی به وضعیت تاریخ‌نگاری افغانستان، نشان می‌دهد که اساساً نگاه علمی به تاریخ در افغانستان تا به اکنون نتوانسته جایگاه خویش را به دست آورد و نگرش عام به تاریخ از دریچه قصه و داستان است؛ رویکرد علمی در نوشتارهای تاریخی کمتر مشاهده می‌شود و نویسندگان نتوانسته‌اند خویش‌تن را از حصار تعصب و حب و بغض‌های شخصی رهایی بخشند. بدین ترتیب، در اکثر نوشتارها، روش تحقیق علمی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، از داده‌های اطلاعاتی به شیوه نادرست و هدمند بهره‌برداری می‌شود. منابع کتبی و به‌خصوص شفاهی که بخش اعظم داده‌های اطلاعاتی ما را در تاریخ افغانستان تشکیل می‌دهند؛ بدون هیچ‌گونه تحلیل و تعیین نمودن درستی یا نادرستی آن در کتابها و مقالات مورد استفاده قرار می‌گیرند. در نتیجه، همه این اشتباهات عمدی و سهوی نتیجه و محصولی به همراه خواهد داشت که واقعا نمی‌توان از آن به عنوان یک نوشتار تاریخی یاد کرد و بیشتر شبیه به قصه و داستان است تا نوشتار علمی تاریخی.

بر همین اساس، آسیب‌های تاریخ‌نگاری در افغانستان را می‌توان در موارد زیر مورد بررسی قرار داد:

## سندسازی

علم تاریخ از گذشته تا به امروز همواره مورد توجه بشر بوده است؛ این توجه از سوی حکومت‌ها و صاحبان قدرت از نمود بیشتری برخوردار است. شکل‌گیری تحولات مختلف و ظهور شخصیت‌های مختلف افغانستان که از جمله کشورهای مهم در عرصه رقابت‌های سیاسی بوده، از این امر مستثنی نیست. کتابها و نوشتارهای تاریخی فراوانی توسط نویسندگانی، با اندیشه‌ها و پایگاه‌های اجتماعی مختلف نوشته شده است که این فراوانی خود به خود تضاد و تناقضات مختلفی را به همراه داشته است.

به واقع در نوشتارهای تاریخی موجود، خواه‌ناخواه واقعیات و تحریفات به هم آمیخته هستند و گاه نیز بی‌آن که قصد تحریف در میان باشد، با روایت‌های مختلف از یک رویداد واحد روبه‌رو هستیم. وقایع تاریخی، در اصل خود فقط یک‌بار و به یک شکل روی داده‌اند اما عواملی سبب شده‌اند که این وقایع به اشکال مختلف روایت شوند.

علاقه شخصی ناظران و هم‌عصران وقایع به بخش‌های خاصی از

رویدادها، منافع قومی و مذهبی و غفلت و بی‌توجهی به بخش‌هایی از یک واقعه و نیز وجود فاصله مکانی و زمانی میان وقایع و مورخان، از جمله علل گزارش چندگونه تحولات تاریخی هستند. در این وضعیت مورخ تلاش می‌کند با توجه به موارد بالا یک رویداد تاریخی را بر اساس دید شخصی خود مورد بررسی و شناسایی قرار دهد و در نهایت روایت نماید و تحلیل مورد نظر خود را ارائه نماید. اما در زمان‌هایی، کار تاریخ‌نگاری از حد روایت‌های متعدد و گوناگون فراتر می‌رود و برخی تلاش می‌کنند واقعه‌ای را روایت‌گری کنند که اساساً رخ نداده است. در این جا است که ما به حوزه جعل یا تحریف تاریخ وارد می‌شویم.

اما علت این امر چیست؟ منفعت، اجبار، ناآگاهی و...؟ شاید بتوان گفت که تحریف و جعل قطعات و روایات تاریخی در جهت اهداف سیاسی، عقیدتی و قومیتی و تعظیم پیشینه تاریخی، سیاسی، فرهنگی گروه‌ها و اشخاص خاص صورت می‌گیرد؛ یعنی آنچه سبب سندسازی و جعل تاریخ می‌گردد؛ منفعت نویسنده در بهره‌گیری اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از نوشتار خود می‌باشد و این عامل (انتفاع) نقش صددرصدی در سندسازی پیدا می‌کند.

شاید در گذشته مقوله اجبار نیز نقش مهمی در سندسازی ایفا می‌کرد؛ در گذشته همواره شاهان و حاکمان در تمام شئون زندگی فردی و جمعی مردم و از جمله دانشمندان، نویسندگان، مورخان و... دخالت می‌کردند و طبعاً کمتر تاریخ‌نگاری می‌توانست برخلاف میل حاکمیت قلم‌فرسایی کند. در چنین وضعیتی مورخان برای ارتقای شخصیت حاکمان، گاه مجبور به خبرسازی می‌شدند. با آنچه گذشت می‌توان گفت که کسب ثروت، مقام و نفوذ دلیل اصلی دست‌اندازی مورخان در تاریخ و سندسازی بوده است.

اثر و نتیجه کار چنین مورخ و نویسنده‌ای جبران‌ناپذیر و بسیار مضر و خطرناک است. وقتی جعل تاریخ صورت می‌گیرد، زدودن آن از فکر، باور و اندیشه مردم و به‌ویژه از اذهان نسل‌های بعدی، مشکل، زمانبر و هزینه‌بر خواهد بود.

تاریخ معاصر ما به شدت از این مسأله رنج می‌برد؛ چنان‌که در بخش‌های مختلف تاریخ معاصر، آثاری فراوانی از تحریف، جعل و سندسازی دیده می‌شود و تشخیص واقعیت از دروغ از خلال وقایع، گاه حتی از عهده کارشناسان برجسته تاریخ نیز خارج است.

در تاریخ افغانستان، تحریف تاریخ در خصوص افراد طراز اول سیاسی و رهبران سیاسی، بیش از همه است و اغلب این شخصیت‌ها، سرگذشت‌هایشان به تحریف و

جعل آلوده است و در این تحریفات، بیش از همه، خود این افراد و یا نزدیکان و دست‌پروردگان آن‌ها مؤثر بوده‌اند، چرا که آنان سعی می‌کردند؛ تاریخ در مورد آن‌ها به گونه‌ای نگاشته شود که بهترین تلقی و خاطره را در اذهان معاصران و آیندگان بر جای گذارد. با این همه خوشبختانه در تاریخ افغانستان همواره مورخان وجود داشته‌اند که سعی کرده‌اند با درک درست رسالت یک مورخ، وقایع را آن‌گونه که رخ داده‌اند، منتقل کنند و از شاه گرفته تا گدا را با یک قلم و براساس صداقت معرفی نمایند. به نظر می‌رسد فیض محمد کاتب با درک این رسالت مهم تلاش نموده؛ به عواملان حوادث تاریخی از دید انصاف و واقعیت «آنچه گذشت» بپردازد، چنان‌که حکومت امان‌الله خان را با وجود اصلاحاتی که می‌توانست روزنه‌امیدی برای اقشار محروم جامعه افغانستان باشد را ناکارآمد، فاسد و در دستیابی به اهدافش ناکام می‌داند. کاتب در بخشی از کتاب تذکره انقلاب درباره علل سقوط حکومت امان‌الله خان و شورش عمومی می‌نویسد:

«سوء اقدامات امیر امان‌الله خان و وزرای خوآن او در اجراء امور سیاسی و اقتصادی و انضباطیه و قضائیه و اخلاقیه و حقوقیه و جزائیه

باعث تفرط طابع عامه گردیده، همه را از شاهراه اطاعت و متابعت به سوی سیاه‌چاه غوایت و بغاوت کشانید. زیرا امیر موصوف از مصاحبت و موانست و دوام مجالست با محمدیگ طرزی و محمود سامی جلّه معروف به افندی و غیره افسران قشون و معلمین ترک عثمانی رهگرای خلاف شعائر اسلامی شده، در سیاست مدن ترک شیوه و شأن مدینه فاضله که رئیس آن در جزء کریمه اطیعوالله و اطیعالرسول و اولی‌الامر منکم محسوب است گفته، طریق ریاست از انواع شش‌گانه مُدن جاهله چون مدینه ضرورت، مدینه نزالت، مدینه خست، مدینه کرامت، مدینه غلبت و مدینه حریت پیش گرفت.» (کاتب، ۱۳۹۲: ۴۵-۴۶).

در جای دیگر به فساد موجود در کشور در دوره امانی اشاره می‌کند:

«وزرا و مأمورین کشوری و لشکری را که هیچ‌یک زانوی تحصیل نزد معلمی خم نکرده و به جز خصائل رذیله جهالت، دیگر چیزی نیاموخته بودند، امر به اجرای امور مقرر کرد.» (همان: ۴۶).

نگاه بی‌طرفانه کاتب در ثبت رویدادهای تاریخی باعث می‌شود که وی نسبت به گروه مخالف حکومت امان‌الله خان نیز نظر مساعدی نداشته باشد و بی‌پروا موضع خود را نسبت به کسانی که در تهییج مردم برای شورش نقش داشته، اعلان نماید و از فساد موجود در اخلاق و روحیات این افراد نیز سخن بگوید. به هر



**علم تاریخ از گذشته تا به امروز همواره مورد توجه بشر بوده است؛ این توجه از سوی حکومت‌ها و صاحبان قدرت از نمود بیشتری برخوردار است. شکل‌گیری تحولات مختلف و ظهور شخصیت‌های مختلف سیاسی سبب برآمدن روایت‌ها و کتابهای مختلف تاریخی می‌شود و افغانستان که از جمله کشورهای مهم در عرصه رقابت‌های سیاسی بوده، از این امر مستثنی نیست.**

روی، به نظر می‌رسد فیض محمد کاتب برخلاف بسیاری از مورخان، حقیقت را فدای مصلحت نمود و همواره از گفتن حقایق ابایی نداشته است. چنان‌که در کتاب تذکر الاقلاب به خصوصیات روحی و اخلاقی حبیب‌الله کلکانی قبل از قیام اشاره می‌کند و یا به خوبی پرده از چهره ملای‌لنگ برمی‌دارد و عملاً به صورت غیرمستقیم بر این نکته صحه می‌گذارد که منافع شخصی بر منفعت جمعی نیز در این سلسله حوادث، نقش اصلی را ایفا می‌نموده‌اند.

«ملا عبدالله قاضی (ملای لنگ) و باعث شورش منگل در دوران دولت امان‌الله خان) که به واسطه اخذ رشوت به این قطع و فصل خصومت راضی نبود و می‌خواست که زن را به جهت سبقت تاریخ مناکحت به آن دیگری دهد، بر حاکم اعتراض اعراض از شرع مطهر کرده حاکم به تردید و تنقید فقهیه او وقعی ننهاد، گفتارش را به گوش قبول جای نداد و ملا عبدالله که مترصد افروختن آتش فساد بود، فرصت یافته، اقدام در ایجاد نائره کینه و عناد نمود.» (همان: ۵۱).

شاید کمتر تاریخ‌نگاری در افغانستان چون کاتب پیدا شود که حقیقت‌گویی را همواره بر مصلحت‌اندیشی ترجیح دهد و تلاش کند؛ (آنچه رخ داده) را بیان کند. تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان سرشار از سندسازی و دروغ‌پردازی‌هایی است که با توجه به موقعیت نویسنده، عملکرد عاملان تاریخی تغییر یافته است. اما در آثار کاتب هیچ‌گاه با چنین رویکردی روبه‌رو نیستیم. کاتب در نوشتارش، هنگامی که از ورود سپاهیان کلکانی به کابل یاد می‌کند، از ظلم و فجایعی که ایشان به بار آوردند سخن می‌گوید که این امر خود گویای ادعای ماست و شاید همین موضوع یکی از دلایلی باشد که بعدها مورد غضب امیر حبیب‌الله کلکانی قرار گرفت.

«... حتی از خانه‌ها که پناه بسته بودند، برآورده، انواع بدن‌اموسی و غارت و سرقت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دینداری آن قدر بدرفتاری کردند که آیین اسلامی را مطعون بیگانگان ساخته، به بدن‌امی کشیدند. حتی نگارنده این فجایع که از اهل اسلامی به ادعای دینداری و اظهار مسلمانی ایشان هزاران لعن و نفرین گفته، از خداوند جای همه را در اسفل السّافلین خواسته و می‌خواهد.» (همان: ۷۰).

به هر روی، آنچه که از رویکرد رایج تاریخ‌نگاری افغانستان به دست می‌آید، برخلاف آن چیزی است که کاتب بدان پرداخته، مصلحت‌گرایی و وجه رایج تاریخ‌نگاری ماست، چنین رویکردی عوارض جبران‌ناپذیر فراوانی بر جای گذاشته که هر کدام از ما هر روز با آن روبه‌رو هستیم،

شاید حداقل اثر تخریبی آن فریب دادن و گیج نمودن نسل‌های متعدد و دور نمودن و بیگانگی آنان با تاریخ باشد. چه بسیار کسانی که بر اثر همین تحریفات در دام شخصیت‌پرستی، شاه‌پرستی و بیگانه‌پرستی گرفتار شده و خواهند شد و چه بسیار کسانی که با خوانش تاریخ ساختگی، کاملاً از تاریخ بیزار شوند.

نوشته‌های امروزی در مورد تاریخ معاصر، گویای آن است که بسیاری تنها بر اساس برخی

مجموعات تاریخی و سندسازی‌ها، به باورهای اشتباه و نادرست راه برده‌اند؛ به‌عبارتی، چنان نیست که آنچه تاریخ‌نویسی تلقی می‌شود، همواره از مشاهده مستقیم وقایع حاصل شده باشد، بلکه گاه مورخی صرفاً با تحقیق در منابع و اسناد موجود به نگارش تاریخ می‌پردازد و در صورت وجود تحریف در این منابع، مسلماً آنچه با استناد به آن‌ها نگاشته می‌شود نیز تحریف‌شده خواهد بود. در تاریخ معاصر افغانستان موارد متعددی از این دست قابل ردگیری است؛ مواردی که بر اساس آن فلان شخصیت حکومتی، وطن‌دوست، ترقی‌خواه، دموکرات، بیگانه‌ستیز و... معرفی می‌شود؛ اما انسان حقیقت‌جو با توجه به وضعیت امروز افغانستان از خود خواهد پرسید که: آیا فلان فرد واقعا یک میهن‌پرست و یا یک شخصیت ضد استعمار بود؟ آیا اصل و نسب، خودباوری و شجاعت مورد ادعای او واقعا ریشه در واقعیت داشت؟ آیا فلان شخص یک انسان با استعداد و فوق‌العاده تیزهوش بود؟...

متأسفانه در سال‌های اخیر نیز آثار و نوشته‌هایی منتشر شده که در راستای ارائه نوعی تاریخ تقلبی تلاش می‌کنند. پس از شکل‌گیری دولت موقت در افغانستان، عده‌ای درصدد برآمدند در قالب شرح‌حال‌نویسی و یا شرکت در پروژه‌های به اصطلاح تاریخ شفاهی، چهره‌ای دیگر از افراد صاحب قدرت، رهبران سیاسی و خانواده آنان در دسترس نسل‌هایی قرار دهند که آن دوره را درک نکرده‌اند. بی‌تردید آن‌ها که اغلب از وابستگان این افراد به‌شمار می‌آیند، از این کار خود اهداف خاصی را دنبال می‌کنند و در این میان، بی‌تردید ضربه‌زدن به وحدت ملی و امنیت ملی از طریق تطهیر چهره خیانت‌کاران، در سرلوحه فعالیت آنان قرار دارد. این سندسازی‌ها خودبه‌خود سبب تکرار اشتباهات تاریخی و افزایش روحیه تعصب در کشور نقش خواهد داشت.

به نظر می‌رسد توجه به دیدگاه بی‌طرفانه کاتب در تاریخ‌نگاری می‌تواند آغازگر راهی باشد که تاریخ افغانستان را نزدیک به تاریخ علمی نماید و از رویکرد داستانی و حماسه‌آلود آن بکاهد.

### عدم توجه به تاریخ اجتماعی

حجم وسیعی از محتوای کتابهای تاریخی افغانستان را گزارش، روایت و احیاناً تحلیل رویدادها، عقاید، جنبش‌ها و اعمال و رفتار رهبران بزرگ سیاسی و افراد دخیل در مسائل سیاسی تشکیل می‌دهد. گویی در بیشتر جغرافیای افغانستان جز قدرتمندان، دیگران حضور فیزیکی نداشته‌اند. به واقع همین نگرش صرفاً سیاسی از اهمیت و اعتبار تاریخ‌نگاری افغانستانی کاسته است.

توجه مورخان به تاریخ سیاسی بیانگر آن است که اصولاً در تاریخ‌نگاری گذشته، سهمی برای مردمان عادی در شکل‌گیری رویدادها قائل نبودند؛ در صورتی که می‌توان گفت، در پس بسیاری از رویدادها و مناسبات تاریخی قشر پایین‌دست جامعه، نقش اصلی و اساسی را ایفا نموده‌اند؛ ولی کمتر به این بخش از جامعه در مناسبات تاریخی توجه نشان داده شده است.

قرن بیستم شاهد تغییرات اساسی در نوع

قرن بیستم شاهد تغییرات اساسی در نوع نگاه تاریخ‌نگاران غربی به تاریخ و تاریخ‌نگاری بوده است و مورخان غربی به صورت قابل ملاحظه‌ای به زندگی اجتماعی انسان عادی در کنار مناسبات سیاسی پرداخته‌اند.

نگاه تاریخ‌نگاران غربی به تاریخ و تاریخ‌نگاری بوده است و مورخان غربی به صورت قابل ملاحظه‌ای به زندگی اجتماعی انسان عادی در کنار مناسبات سیاسی پرداخته‌اند. در تاریخ‌نگاری جدید، از بخش‌های پایینی هرم به زندگی افراد، گروه‌ها و مناطقی پرداخته می‌شود که قبلاً از لحاظ تاریخی حائز اهمیت تلقی نمی‌شدند، از جمله زنان، بردگان، طبقات کارگری، مهاجران و مناطقی چون هند و آفریقا.

بر همین اساس، موسسه‌ای در زمینه تاریخ اجتماعی تأسیس شد. پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی رسماً در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۵ افتتاح گردید و فعالیت رسمی آن به سال‌های نخست دهه دوم سده بیستم برمی‌گردد. نخستین سال‌های دهه ۱۹۳۰، اروپا شاهد ظهور و گسترش اندیشه‌های کمونیسم، فاشیسم، ناسیونال سوسیالیسم بود. بنیان‌گذاران این پژوهشکده با درک وخامت اوضاع و خطری که متوجه جنبش‌های کارگری بود، برای حفظ و رهانیدن از خطر نابودی مجموعه اسناد و نشریات این جنبش‌ها، تلاش‌های همه‌جانبه‌ای را آغاز نمودند. ایشان دریافته بودند که اگر نتوانند، اسناد را گرد آورند و در جایی محفوظ بدارند، تنها یک سرنوشت در انتظارشان خواهد بود؛ نابود خواهند شد و با در بهترین حالت برای سالیان درازی از دسترس پژوهندگان به دور خواهد ماند. از سال‌های ۱۹۷۰، پژوهشکده امکانات خود را به سمت کشورهای متوجه ساخت که در رأس آن حکومت‌های خودکامه و استبدادی زمام قدرت را در دست داشتند و یا بنا بر عوامل دیگر، احتمال از بین رفتن اسناد و مدارک مرتبط با جنبش‌های اجتماعی این کشورها می‌رفت. این کشورها عمدتاً در آسیای جنوب شرقی، آمریکای لاتین، شمال آفریقا و خاورمیانه قرار داشتند. اندونزی، ترکیه، چین، ژاپن، پاکستان، هند، کره، فیلیپین، سنگاپور، مالزی، سریلانکا، کامبوج، بنگلادش، برمه، افغانستان، ایران، عراق، اسرائیل، اردن و چند کشور دیگر از جمله این کشورها بودند.

امروز در کنار رویدادهای کاملاً سیاسی، نگاه به زندگی اجتماعی بشر در فرآیند زمان هم مورد توجه قرار می‌گیرد، چیزی که از آن تحت عنوان تاریخ اجتماعی یاد می‌شود. اگر بخواهیم از تاریخ اجتماعی تعریفی دقیق ارائه دهیم، می‌بایست به طرح مؤلفه‌های حوزه تاریخ اجتماعی پرداخته شود. این مؤلفه‌ها در موارد زیر خلاصه می‌شود:

یکی از مؤلفه‌های تاریخ اجتماعی، تاریخ گروه‌ها و طبقات فرودست جامعه است؛ زندگانی آن‌ها، جنبش‌های اجتماعی‌شان و نقش‌شان در فرآیند شکوفایی جامعه‌شان. بر این اساس، تاریخ اجتماعی بیشتر به بررسی اعتراضات گروه‌های فرودست می‌پردازد و به نتایج حاصل از آن توجه نشان خواهد داد.

کاتب در بخش از کتاب تذکر الانقلاب، ضمن اشاره به ناکارآمدی و مشکلات موجود در حکومت حبیب‌الله کلکانی، با ظرافت به وضعیت نابسامان و دلخراش قومیت هزاره در دولت‌های قبلی اشاره می‌کند. در واقع، کاتب تلاش می‌کند در جای‌جای نوشته‌های خود ضمن اشاره به رویدادهای تاریخی روز، حقایق گذشته را نیز بازگو نماید.

«... نطق کردم که نمی‌دانم مردم هزاره با آن که از عهد عبدالرحمن و حبیب‌الله خان و امان‌الله خان در تحت فشار و غارت و اسارت بوده،

هزاران تن کشته و منهوب و اسیر و جلای وطن گشته، موطن و مسکن و مزارع و مساقات‌شان به افغان داده شده، بر علاوه همواره و همه‌ساله طوایف بادیه‌نشین و بیلاق‌گزین افغان که تا عهد عبدالرحمن خان قوه درآمدن با دواب و مواشی خود در هزاره‌جات نداشتند و از آن به بعد راه دخالت به پشتیبانی حکومت و یاری و مددکاری حکام و قضات و مأمورین دولت در هزاره‌جات گشوده، دست قتل و تاراج به مال و جان و اسر عیال و اطفال و تلف مزارع هزاره‌ها دراز نموده و می‌نماید و حکومت هرگز داد نداده، حق‌رسی نکرده و نمی‌کند و از این رو، این قوم بدبخت مأیوسانه دست زن و فرزند خود را گرفته، رهنورد ممالک خارجه شده و می‌شوند، از چه رو به کدام آرزو بیعت به امارت و متابعت به حکومت تاجیک که هم‌زمان ایشان است و با نظر بد به سوی ایشان نمی‌بیند؛ نمی‌کنند و به مخالفت برخاسته، آهنگ جنگ دارند.» (همان: ۲۴۲-۲۴۳).

مؤلفه دیگر که می‌توان از آن نام برد، فعالیت اجتماعی همه انسان‌هاست و لزوماً به گروه‌های فرودست محدود نمی‌شود؛ بلکه حوزه‌های وسیع‌تری را از تمامی مردم شامل می‌شود. این حوزه به زندگانی مردم می‌پردازد و در آن کمتر صحبت از سیاست هست و به همین دلیل از تاریخ سیاسی فاصله می‌گیرد.

مؤلفه دیگر اوضاع اقتصادی است. اقتصاد حوزه‌ای است که در آن تاریخ اجتماعی با تاریخ اقتصادی پیوند می‌خورد. در نگاه تاریخ اجتماعی - اقتصادی معیشت مردمان است که مورد توجه قرار می‌گیرد و تطور و تحول و جوه تولیدی در حاشیه این موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

«... عموم چراداران از هر راهی که عبور می‌کردند دچار ایداء و آزار گردیده، حتی در میان شهر دهن الاغ و گاو و اشتر کسی که بسته نمی‌بود، بدون دادن یک قران الی یک و دو روپیه از دست پیاده پلیس خلاص نمی‌شد.» (همان: ۱۸۹).

به نظر می‌رسد کاتب نیز از این موضوع غافل نمانده و در نوشتارهای وی می‌توان به نمونه‌های فراوان از آن دست یافت.

«... و هم در این روز، سید حسین خان شش قصاب و گاوکش را که از ماه شعبان تاکنون گوشت گوسفند را با استخوان یک پاو (۹۶) مثقال و گوشت گاو را یک ونیم پاو (۱۲۰) مثقال به یک افغانی می‌فروختند و گوشت آن‌ها ۳۲ و ۴۰ مثقال به وزن آمده، دو ثلث آن که ۶۴ مثقال و ۸۰ مثقال باشد، استخوان می‌بود، به ضرب چوب سیاست سخت بخت و نیم چارک گوشت گوسفند و سه پاو گوشت گاو را نرخ فروش معین فرموده، گوش هر شش تن را در سه جا به معبر عام به چوب دار به میخ آهنین بدوخت و عبرة‌لناظرین ساخت و هم روغن را که دکان‌داران سیری به سی روپیه خریده بودند، نرخ تعیین نمود که بیست و پنج روپیه از تاجر خریده، بیست و شش روپیه بفروشد و از این رو دکاندار در هر سیری چهار روپیه و تاجر پنج روپیه خود را مغبون دیده، عریضه به حضور حبیب‌الله خان کردند که تاجر هر سیری را به بیست و هشت روپیه و دکاندار به سی روپیه خریده، توان برداشتن بار خسارت آن را ندارند و هم روغن را به کلی در بازار برداشته، اظهار روغن نداشتن نمودند و

اهالی شهر عموماً از این سیاست و حکومت که همه در عرصه چهار ماه و سیزده روز دچار ضیق انحصار و هریک از کسب خود بیکار و اکثر که مأمور بودند و معاش از دولت می گرفتند از خدمت سبکدوش و از فاقه در فریاد و خروش اند، قرین هلاک و دمار می باشند و محصوران روز دلت به سر می برند که نه دست ستیز دارند و نه به جانبی گریز و با این در هر خانه که برای امری محصل جلب از قوماندانی و ایالت و ادارات حکومتی مأمور می شوند، از شخص مجلوب اگر چه برای اجرای کار حکومت جلب شده باشد، از بیست الی صد و پنجمد رویه به ضرب قنطاق تنگ می گیرند تا عاقبت کار به کجا قرار گیرد و مردم از این سوء سلوک شب و روز مرگ را از خدا می خواهند و نمی یابند و افزون از همه یومیه حبس و ضبط و توقیف و بی ناموس و غارت و تاراج می شوند.» (همان: ۱۵۳-۱۵۴).

بنابراین، تاریخ اجتماعی با هر یک از این مؤلفه‌ها ارتباط تنگاتنگ دارد، گرچه با حوزه‌های دیگر هم مرتبط است. با تاریخ اندیشه و حوزه تاریخ سیاسی، اما نه تاریخ سیاسی است و نه تاریخ اندیشه. با توجه به این موارد می توان در تعریف تاریخ اجتماعی چنین گفت که تاریخ اجتماعی مطالعه جامعه‌شناسانه بشر در بستر تاریخ است. لذا تاریخ اجتماعی بستری چون فرهنگ، سیاست و اقتصاد را نیز در خود نهفته دارد و در بررسی تاریخ اجتماعی باید به این سه مقوله توجه جدی مبذول داشت. با توجه به مطالبی که مطرح شد، تاریخ اجتماعی، عمدتاً رفتارها و شیوه‌های زندگی و انگیزه‌ها و خواسته‌های مردمان عادی را مورد توجه قرار می دهد. تاریخ اجتماعی با تأکید بر نقش شهروندان عادی، مطالعه نقش رهبران را کم رنگ تر می سازد. هر چند بیشتر نوشته‌های تاریخی موجود تا قرن بیستم را باید در شمار تاریخ سیاسی به حساب آورد، ولی امروزه توجه به تاریخ اجتماعی توانسته بسیاری از نقطه‌های تاریک را در تاریخ‌نگاری معاصر جوامع مختلف روشن تر سازد.

«و هم در خلال احوال مسطور، عبدالکریم خان پسر سعدالدین خان قاضی القضاات که نایب‌الحکومه قندهار و به امر امان‌الله خان از راه برانگیختن قبایل هزاره بر علیه حبیب‌الله خان از دیری در هزاره‌جات رفته و هزارگان جنگ را بر علیه حبیب‌الله خان پذیرفته، در مواضع مستعدّه و معابر مستصبه سنگر افروخته، جای استحکام گرفته، مترصد حمله و یورش بر کابل به سر دو پا نشسته بودند، خیانت و غدیر اندیشیده با آن که حبیب‌الله خان خانه و مال و متاعش را که در شهر کابل داشت، ضبط و غارت کرده بود پنهان از هزاره‌ها عریضه قبول اطاعت نزد حبیب‌الله خان فرستاده، امان جان خواست و نیز نوشت که اگر امان داده شوم بیعت هزاره را با محمدامین خان برادر امان‌الله خان که در هزاره‌جات با من است دست‌بسته به کابل حاضر آورم و هزاره از این منافقت و مکیدت او آگاه گشته، عزم حبس و بندش کردند و لیکن چون تن واحد بود و کاری نمی توانست نمود به مضمون اکرموالضیف ولو کان کافراً او را مهمان و پناهنده در میان خود دانسته، ترک توفیقش کردند.» (همان: ۲۳۹).

امروز از نظر پژوهشگر تاریخ، دیگر اراده قهرمانان و مردان بزرگ به عنوان یگانه راهکار برای تبیین رویدادهای تاریخی ملاک قرار نمی گیرد،

وی تلاش می کند در تبیین‌های خود، به دیگر علل و عوامل دخیل همچون عوامل اقتصادی، اجتماعی، محیطی نیز توجه نشان دهد. هر چند متأسفانه در تاریخ‌نگاری افغانستان، از گذشته تا به امروز چندان به تاریخ اجتماعی توجه نشده و صرفاً تاریخ سیاسی محتوای کتابهای تاریخی افغانستان را تشکیل می دهد. امروز تاریخ عرصه اراده، تفکر و اندیشه شده است و در این تفکر، این انسان است که تاریخ را می سازد و انسان حاکم بر سرنوشت خویش است. در گذشته تاریخ را مجموعه کنش‌ها و رفتارهای انسانی می دانستند و در دنیای امروز جای این تعریف، تعریف دیگری آوردند و تاریخ را به معنی مجموعه فرهنگ و تمدن انسانی گرفتند؛ چرا که تمدن و فرهنگ انسانی معلول ذهن و دست و اراده اوست.

توجه به زندگی روزانه، بارزترین جلوه‌گاه ظهور و بروز خواسته‌ها، سلیقه‌ها، انگیزه‌ها و رفتارهای مردمان عادی و معمولی جامعه است؛ یعنی همان کسانی است که بنا بر تعریف قرار بوده است تاریخ اجتماعی، تاریخ زندگی آن‌ها باشد. این دیدگاه، تاریخ اجتماعی را در ذیل تاریخ سیاسی قرار نمی دهد، بلکه برعکس بر عناصری از تاریخ سیاسی تمرکز می کند که بتوان آن را در ساختار تاریخ اجتماعی جذب کرد.

«تفنگ در قورخانه دولتی نمانده، اکنون کار به جایی رسید که تفنگ‌های پیادگان پلیس محافظ شهر را، امر گرفتن و به افراد قشون بی سلاح اجباری دادن کردند و معاش ایشان را پس از خدمت نمودن، دو ماه قرار دادند که بدهند تا معلوم شود که این گونه قشونی که به اجبار و فشار سرنیزه فراهم آورده و بدون علوفه به میدان جنگ سوق داده و از کار غریبی و دهقانی و تحصیل امر معاش عائله خود بازداشته می شوند، چه خواهند خورد و چه طور جنگ خواهند کرد؟ و به جز مایه تأسف از خرابی و بریادی ملت و مملکت اسلامی و خون هم ریختن و قوه جامعه خود را کاستن نتیجه نخواهد داد. افسوس از بی‌دانشی و حیف از تصلف جاهلانه و سرکشی که انسان‌های بدبخت عصر حاضر افغانستان از دست ملانمایان که در حقیقت و نفس الامر تبعه شیطان‌اند، دچار چه مشقات و مشکلات فوق‌العاده و طاقت‌فرسای کرده است که همه گرفتار انحصار انقلاب و ضیق معاش و خوف و رعب قتل و غارت گردیده؛ روز انتظار هلاک و دمار خود به سر می برند و نام دین بر زبان بی‌شجاری و خود و اثرات آن با مسلمانانی که بودند در زیر نقاب تراب متواری است.» (همان: ۱۴۸-۱۴۹).

با نگاهی عمیق‌تر به تذکر انقلاب به نظر می رسد که کاتب با درک اهمیت تاریخ اجتماعی در تلاش بوده در کنار عملکرد حاکمان و سیاستمداران مؤثر، به نقش عمومی مردم در حوادث سال‌های مورد نظر نیز گوش چشمی داشته باشد. کاتب زمانی که از حوادث سیاسی آن دوران یاد می کند به اهمیت عمومی نقش مردم در شکل‌گیری آن رویدادها توجه نشان می دهد و زیرکانه اوضاع نابسامان اجتماعی و فرهنگی را که جامعه افغانستان با آن روبه‌رو بوده را به تصویر می کشد، موضوعی که کمتر نویسندگانی تاکنون بدان توجه کرده و یا بنا به مصلحت بی‌توجه بوده است.

«حبیب‌الله دو دست‌گاه طیاره و سه هزار نفر از مردم لابلالی شمالی

را که در شهر کابل مشغول سرقت خانه‌ها و کندن دروازه‌ها و غرفه‌ها و کشیدن و فروختن آینه‌های عمارات و پارک‌های دولتی و به آتش سوختن کتب علوم و فنون متنوعه و ریدن بر آن‌ها و مخالفت با زنان و دختران و لواطت با مردان بودند، در روز چهارشنبه هفتم شوال از قفای آنان به کمال استعجال رهسپار کوهستان ساخت.» (همان: ۱۰۳-۱۰۴).

وی از وضعیت اجتماعی جامعه هزاره آن سال‌ها در قالب ذکر رویدادهای تاریخی غافل نیست، از معامله‌گرانی که باعث افزودن دردهای بیشتر بر جامعه می‌شدند. بدین ترتیب، کاتب به گونه‌ای انگشت اتهام عامل بدبختی‌های یک قوم و یا گروه را به بزرگان آن قوم هم مربوط می‌داند.

«چنانچه پسر سقاء عموم نفری قومی هزاره را از عرض و استدعای خود ایشان که دچار ذلت و فقر و مکنت و عدم قوت لایموت شده بودند، فرمان و اجازت رفتن در ملک و موطن‌شان داده بود و ایشان که قرب هزار و پنجمصد نفر بودند به استظهار همان فرمان حرکت کرده به قرب پل ماشین خانه متصل قلعه هزاره رسیده، سرگرم طی طریق بودند که ناگهان یک تن از تبعه پسر سقاء قصد عریان کردن بعضی را که از برهنه و غارت نمودن بازمانده بودند، نموده، بوت یک نفر سوار هزاره را به تندی و شدت امر از پا درآوردن و به او دادن کرد و او که برهنه‌پا می‌ماند و از شدت سرما و کثرت برف برهنه‌پا شدن خود را سخت و دشوار می‌پنداشت، به زبان ضراعت و استکانت گفت: برادر جان! شما خود را مسلمان و غازی

می‌گویید و ما هم مسلمانیم باید عذر و الحاح مرا پذیرفته از این بوت کهنه که در پا دارم صرف‌نظر نمایید؛ زیرا که مال حکومت نیست و از خودم می‌باشد و آن ظالم بی‌خبر از خدا، زاری و فروتنی را و نپذیرفته به گلوله تفنگ از پا درآورده، به خاک هلاک انداخت و بوتش را کشید و حاضرین آن غافل از خدا را مأخوذ داشته، نزد پسر سقاء رسانیدند و از او نظر به این که خود را پای‌بند شریعت به مردم نشان دهد، گفت: باید این سپاهی قصاص شود و کرنیل غلام‌نپی هزاره که طالب جاه و منصب و از او امر و نواهی الهی بی‌خبر و ناآگاه بود از تملق به حضور پسر سقاء و مجلسیان او که عده‌ای از همان ملانمایان گمراه و دزدان قاطع راه بودند، اظهار کرد که یک برادر ما کشته گشته، برادر دیگر خود را هرگز قصاص و قطع بازوی خویش نخواهیم کرد و او را عفو نموده از قصاص درگذشتیم و ملاها و حاضرین مجلس لب به تحسین و آفرین او که با شخص مقتول هیچ قرابت توریث نداشت و شاید به بیوکبهدار یا آغوزخان یک‌جا شده، نسبش به یافث بن نوح (ع) منتهی گشت، گشودند.» (همان: ص ۸۴-۸۵).

کاتب از فشارها و بی‌توجهی‌های حاکمیت جدید در رابطه با حقوق عمومی مردم بارها سخن می‌راند و تلاش می‌کند در خلال ذکر این رویدادها، نگاهی کلی هم به وضعیت اجتماعی مردم داشته باشد.

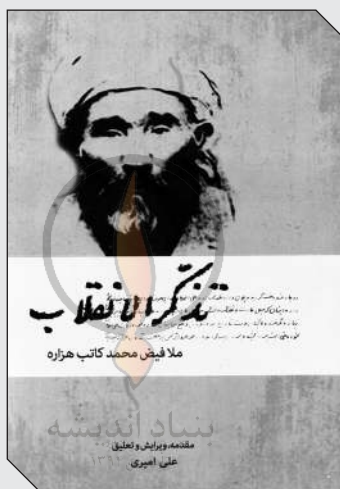
در ذکر وقایع ۲۳ شوال، کاتب می‌نویسد:

«و هم در این روز، گرفت‌وگیر اشخاص و پول اخذ کردن سپاهیان مأموره احضار متوقفین از مجلوبین و همسایه‌ای بی‌غرض‌شان به روی کار آمده، دو هزار روییه از پسر شاه خان نایب‌سالار مرحوم که اسپ میرآخور احمدعلی هزاره در خانه و قلعه او بود و سه صد روییه از روغن فروشان سرچشمه که شخصی از تاجیکه جلریز دعوی قتل پسر خود را از چند سال قبل برای‌شان کرده و آن‌ها گرفتار آمده بودند، و سیصد روییه از خانه که بوله نام هزاره بهسود و در آن منزل داشت و او را از آن‌جا نیافتند؛ گرفتند. و هم چنین عده‌ای گرفتار و مال و متاع و خانه‌شان ضبط دیوان امارت شدند.» (همان: ۱۲۴).

با همه آنچه گذشت در تاریخ‌نگاری افغانستان، به مقوله اجتماعی و آنچه که ما امروز تاریخ اجتماعی می‌خوانیم، کمتر توجه شده و نوع نگاه مورخ افغان بیشتر سیاسی است تا اجتماعی. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که اصولاً جریان‌ات سیاسی و تحولات مختلف که سبب تغییر مکرر رهبران سیاسی و نظامات سیاسی می‌شد، سبب شده تا اصولاً مورخ افغان فرصت پرداختن به تاریخ اجتماعی را نداشته باشد. بنابراین، می‌توان گفت که تاریخ‌نگاری افغانستان فاقد جنبه‌های اجتماعی بوده و در کل ناقص به نظر می‌رسد؛ چرا که هیچگاه چندان به زندگانی اکثریت جامعه نپرداخته و تنها از یک منظر خاص، حوادث چند سده اخیر افغانستان را مورد توجه قرار داده است.

این طرز نگاه آنچنان قدرتمند است که گاهی احساس می‌گردد، جز شاهان و رهبران سیاسی کسان دیگری در این سرزمین زیست نمی‌کرده‌اند. بنابراین، نیاز است تا در نگاه جدید تاریخ‌نویسی، در زمینه مسائل اجتماعی و نگاه به طبقه پایین دست جامعه تلاش شود. چرا که این نوع نگاه خواهد توانست بسیاری از نقاط تاریک تاریخ معاصر افغانستان را روشن نماید.

**تبارشناسی حلقه مفقوده در تاریخ‌نگاری**  
نسب‌شناسی یا تبارشناسی یا علم‌الانساب (Genealogy) فن شناخت هویت اشخاص از طریق پدران ایشان در یک قوم یا گروه اجتماعی است، که شاخه‌ای از علم تاریخ بوده و اکنون نیز کمابیش هست؛ ولی امروزه بیشتر یکی از رشته‌های مردم‌شناسی یا قوم‌نگاری به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد امروزه در بیشتر کشورها، دانش انساب برای درک نظام خویشاوندی، خصوصاً با توجه به امر وراثت و قاعده ازدواج، ضروری باشد.



**با نگاهی عمیق‌تر به تذکره انقلاب به نظر می‌رسد که کاتب با درک اهمیت تاریخ اجتماعی در تلاش بوده در کنار عملکرد حاکمان و سیاستمداران مؤثر، به نقش عمومی مردم در حوادث سال‌های مورد نظر نیز گوش چشمی داشته باشد.**

برای پیدایش علم نسب، نمی‌توان زمان و تاریخ دقیقی تعیین نمود، چرا که نسب‌شناسی همزمان با پیدایش انسان و تاریخ بشری موجود بوده است، و شکل‌گیری دانش تبارشناسی و شناخت اجداد، نیاکان، قوم و قبیله، زاینده نیاز همه انسان‌ها بوده و در همه اعصار و دوره‌ها ضروری به نظر می‌رسد.

برخی از مورخان اسلامی همچون ابن طقطقا، علم نسب را از جمله دانش‌هایی می‌داند که به اعراب اختصاص دارد و معتقد است، آن‌ها بوده‌اند که در حفظ، ثبت و ضبط اصل و فرع خویش اهتمام فراوان داشته‌اند.

البته با رجوع به تاریخ می‌توان دریافت که از میان قبایل مختلف، اعراب به انساب خویش اهمیت بسیاری می‌دادند و در حفظ و نگهداری نسب خویش می‌کوشیدند، زیرا بدین وسیله از پراکندگی نسب خود جلوگیری می‌کردند و تمام افراد قبیله را گرد هم می‌آوردند و از یکدیگر در مقابل حملات بیگانگان و طوایف دیگر محافظت می‌نمودند و پشتیبان همدیگر بودند؛ به خصوص در دوران جاهلیت که اعراب فاقد نظام سیاسی و حکومت نبودند تا از ایشان در مقابل حوادث و هجوم دشمنان حمایت نماید، حفظ نسب، تنها حلقه اتصال خانوادگی و قبیله‌ای بود که آن‌ها را از پراکندگی نجات می‌داد و همه آنان را وادار می‌ساخت تا در مقابل دشمنان متحد باشند و از خود، طایفه، قبیله و افراد خاندان خود دفاع کنند.

بعدها، انساب مایه افتخار و نشانه شرافت خانوادگی به‌شمار می‌آمد و هرکس که نسب خود و قبیله‌اش را نگاه می‌داشت و از اختلاط و پراکندگی نجات می‌داد، در حقیقت، به پاکی نسب خود کمک می‌کرد و بدین وسیله به انساب خویش افتخار می‌کرد و با شمردن اجداد خود افتخار می‌کردند.

با این حال، دانش نسب‌شناسی، علمی نیست که به قومی خاص و یا به مکانی معین اختصاص داشته باشد، بلکه شواهدی در دست است که دیگر اقوام و ملت‌ها نیز به این دانش و حفظ انساب خود اهتمام می‌ورزیده‌اند و برعکس ادعای ابن طقطقا که فارسیان اهمیتی به انساب و ثبت و ضبط اجداد و نیاکان خود نمی‌داده‌اند، فارسیان (عجم) نیز به حفظ انساب خود اهمیت می‌داده‌اند.

برخی از مورخان معتقدند که این دانش در میان دیگر اقوام و هم‌چنین فارسیان هم رایج بود و لیکن پس از مدتی مورد بی‌توجهی قرار گرفت و در این میان هجوم دولت‌های بیگانه که همراه

با فجایع و نابسامانی‌های فراوان روبه‌رو بود نقش بارزی داشته است. اختلاط‌های نژادی و پیوندهای خانوادگی با طوایف گوناگون سبب شد تا کم‌کم موضوع نسب در میان عجم‌ها به فراموشی سپرده شود. به هر روی اهمیت دادن به علم نسب، تنها از ویژگی‌های اعراب نبوده، بلکه مورد توجه اقوام و ملت‌های دیگر نیز قرار داشت، ولی می‌توان گفت که هیچ قوم و ملتی به اندازه اعراب، به حفظ و نگهداری انساب خویش نمی‌کوشیده‌اند و در میان هیچ ملتی، به اندازه اعراب، همت به تدوین این علم و تألیف کتاب درباره آن وجود نداشته است.

انساب زنجیره نامهایی است که به علت نیاز اجتماعی و قبیله‌ای برای شناخت افراد و تمایز آن‌ها از یکدیگر پدید آمده و از منابع مهم در پژوهش‌های تاریخی و در حکم علوم پایه برای مورخ و دانش تاریخ محسوب می‌شود؛ زیرا مواد تاریخی فراوانی در انساب وجود دارد و همان گونه که مورخ برای بازسازی گذشته به دانش باستان‌شناسی و دیگر علوم مرتبط با تاریخ نیاز دارد به نسب‌نامه‌ها نیز احتیاج دارد.

دانش نسب برای مورخ امروزی کاربردهای فراوانی می‌تواند داشته باشد که می‌توان در روشن ساختن بسیاری از زوایای تاریک تاریخ یک ملت به کار آید. شناخت تاریخ تحولات مختلف یک جامعه که در ضمن جامعه قبیله‌ای نیز بوده است؛ مستلزم توجه به این دانش است. این دانش به یک معنا، بیان تاریخی محدوده زمانی پیدایش قبایل به‌شمار می‌رود و تاریخ انسان‌شناسی سنتی و ساخت کلان اندیشه تاریخی است. منابع نسبی در بردارنده اخبار و ویژه‌ای درباره مسائل خاصی از قبیله است که در دیگر منابع بدان صورت نیامده است. توجه به انساب از عوامل یاری دهنده در پیدایش تاریخ و ثبات آن است.

نسب‌نامه‌ها به صورتی خلاصه، گویا و آسان، نسبت هر یک از افراد با دیگری را در اختیار مورخ قرار می‌دهد. از آن‌جا که خویشاوندی، یکی از مهم‌ترین شکل‌های روابط میان انسان‌هاست و این روابط تأثیر بسیار زیادی بر زندگی فردی و اجتماعی دارد، مطالعه تاریخ و به‌طور کلی مسائل یک جامعه بی‌نیاز از شناختن این روابط نیست. بدین ترتیب نسب نامه ساده‌ترین وسیله نشان دادن روابط افراد خویشاوند اعم از نسبی و سببی است.

به نظر می‌رسد کاتب نسبت به این موضوع نیز کاملاً حساس بوده و به‌خصوص وقتی صحبت از چهره‌های سرشناس و مهم و در عین حال تأثیرگذار می‌شود، تلاش می‌کند سلسله نسب این افراد را با دقت فراوان ضبط کند. قطعا کاتب بر



**با رجوع به تاریخ می‌توان دریافت که از میان قبایل مختلف، اعراب به انساب خویش اهمیت بسیاری می‌دادند و در حفظ و نگهداری نسب خویش می‌کوشیدند، زیرا بدین وسیله از پراکندگی نسب خود جلوگیری می‌کردند و تمام افراد قبیله را گرد هم می‌آوردند و از یکدیگر در مقابل حملات بیگانگان و طوایف دیگر محافظت می‌نمودند و پشتیبان همدیگر بودند.**



اساس آنچه که در بالا گذشت نسبت به اهمیت روابط نسبی افراد و عملکرد آن‌ها آگاه بوده و تلاش کرده است این مهم را نیز در کتابش منعکس نماید.

به عنوان مثال در بخشی از کتاب، ضمن آن که تلاش می‌کند نگاهی کلی از وضعیت تأسفات اجتماعی افغانستان و شیوع بازار تملق تصویری ارائه دهد؛ از سید قاسم نامی یاد می‌کند و نسب افراد مرتبط به او را دقیق و منظم ثبت نموده است:

«و هم سید قاسم پسر میر غلام محمد چاریاگی که پدرش در عهد امیر عبدالرحمن خان از شهرت در دانش علوم دینی و فقاقت به سلک مدرسین مدرسه شاهی منسلک آمده، روز حیات به قناعت به سر می‌برد و این پسرش در عهد امیر حبیب‌الله خان هنگام تأسیس مدرسه به نام مکتب حبیبیه از تملق و چاپلوسی و آمد شد و خاک بوسی خویش را پیش دکتر عبدالغنی خان هندی سرکرده مدرسه مذکوره که جهت تعلیم و تعلم علوم و فنون جدید و آموختن السنه اجنبیه باز شده بود، به مدهنت و چرب‌زبانی دانای دینیات و ادبیات فارسی و عربی نشان داده، به معاش اندکی رتبه معلم ابتدایی یافت... و از جمله سید قاسم که در اوایل معفو و رها شده بود، در همان مکتب حبیبیه که امیر امان‌الله خاننش برحال گذاشت به معلمی جای گرفته، از همان متاع چرب‌زبانی و تملق که عادت فطریه اوست، نظر به عدم دانش عبدالحبیب خان پسر عبدالوهاب خان بن سردار میر افضل خان پدر زن امیر شیرعلی خان و شهزاده حیات‌الله خان عضدالدوله فرزند امیر حبیب‌الله خان و محمد سلیمان خان پسر محمد آصف خان ولد یحیی خان بن سردار سلطان محمد خان برادر اخیافی امیر دوست محمد خان، هر سه تن وزرای معارف که بی هم از تغییر و تبدیل هم دارای رتبه وزارت شدند، خود را معلم علوم شرقیه سمر و در افواه، حتی در جراید مشتهر ساخت.» (همان: ۷۶-۷۷).

از مسائل مهمی که در جامعه افغانستان همواره با چالش روبه‌رو بوده، یافتن پایگاه قومی و نژادی و یافتن اصالت اقوام در افغانستان می‌باشد. این مسأله یکی از نقاط ضعف در تاریخ‌نگاری و هم‌چنین مسأله چالشی در جامعه افغانستان است و این موضوع سبب شده تا کشورهای بیگانه و استعمارگران به نحو احسن از این موضوع در جهت منافع خود بهره‌برداری نمایند؛ به عنوان مثال الفنس‌تون انگلیسی از جمله اولین گزارش‌نویسان غربی است که تلاش کرد تا در زمینه پیشینه قومی اقوام در افغانستان نظریاتی را مطرح نماید؛ نظریاتی که فاقد پشتوانه علمی و در عین حال با رویکرد ایجاد اختلاف در میان اقوام افغانستان مطرح شده است و متأسفانه در برخی کتب تاریخی از این نظریات استفاده می‌گردد.

به نظر می‌رسد بی‌توجهی به نسب به صورت یک اصل کلی در تاریخ‌نگاری کماکان در جامعه افغانستان موجود است. ندانستن سلسله خاندانی در میان مردم می‌تواند شاهدهی بر این مدعا باشد.

### تأثیر ذهنیت شخصی بر تاریخ‌نگاری افغانستان

این که نویسنده یا مورخ بر اساس کدام ذهنیت و روش و بینش و منابع دست به توصیف ادبی رویدادها و اعمال انسانی می‌زند، را تاریخ‌نگاری

می‌گویند. بر همین اساس و با توجه به عواملی چون بینش (ذهنیت)، روش، منابع، شیوه و شکل در هر جامعه‌ای، شیوه‌های مختلف تاریخ‌نگاری شکل یافته است. تاریخ‌نگاری خاص مورخان است و انگیزه مورخ جدا از حفظ رویدادها، تبیین رویدادها و علت‌یابی وقایع نیز می‌باشد؛ که ممکن است در این تبیین ذهنیت شخصی و روش خاص خویش را اعمال نماید. این موضوع از جمله آفات تاریخ‌نگاری به شمار می‌رود.

در سده اخیر، کتاب‌های متنوعی در زمینه تاریخ افغانستان نوشته شده است که می‌توان آن‌ها را در دو دسته کلی تقسیم‌بندی نمود. دسته اول کتابهایی است که توسط خارجیان نگاشته شده، که هر یک با اهداف مشخص به مطالعه و قلم‌فرسایی درباره افغانستان پرداخته‌اند و یا این که دلایل علمی سبب شده تا به تاریخ و فرهنگ افغانستان متمایل شوند که شمار این افراد بسیار انگشت شمار است (ر. ک. نجفی، موسی، عقلانیت تاریخی و تاریخ‌نگاری معاصر ایران و نقد رویکردهای ناصواب، مجله کتاب نقد، صفحات ۲-۲۵، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۷۸، ص ۴-۸).

می‌توان گفت که بخش وسیعی از مطالعات غربیان در زمینه افغانستان و تاریخ آن با اهداف استعماری سازگاری تمام داشته است. متأسفانه از ناحیه استعمار ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره افغانستان وارد شد که آثار آن تا به امروز به قوت خود باقی است و در این میان متأسفانه برخی از روشنفکران ما در برابر استعمار، دچار نوعی تناقض بوده و هستند. این تناقض به سبب کینه و نیز مهر ایشان به غرب بوده است: کینه به استعمار غربی و مهرورزی به اندیشه‌های غربی.

نگاهی گذرا به کتابهایی که به صورت گزارش‌وار در زمینه افغانستان از سوی نمایندگان دولت استعماری انگلستان نگاشته شده است؛ گویای این مطلب است که اولاً استعمار نوعی غرور و تکبر اروپایی به همراه برتری غربی بر شرق را ترویج کرده و ثانیاً همواره در صدد ایجاد نفاق، تحریک حکومت بر علیه مردم و نیز تحریف در تاریخ افغانستان بوده است. به عنوان مثال در گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس در فاصله سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۷۸م، نکات بسیار جالبی به چشم می‌خورد. پی-جی میتلند در قسمتی از این گزارش می‌نویسد: «هزاره‌ها با وجود تفرشان نسبت به پشتون‌ها تدریجاً در پادشاهی پشتون جذب می‌گردند. گرچه تا به حال هیچ کوشش جدی برای مطیع ساختن هزاره‌های مستقل به عمل نیامده است، ولی سرزمین آنان مطلقاً به روی پشتون‌ها مسدود است؛ اما اگر افغانستان بخواهد خودمختاری خود را حفظ نماید به زودی باید آنان تحت کنترل در آورده شوند.» (میتلند، پی. جی، تحقیقی درباره هزاره‌ها و هزارستان، «گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس»، از سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۷۸م، ص ۴۲).

البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که حجم اندکی از این نوشتارها که با دیدگاه غربی نوشته شده است؛ ممکن است از یک جنبه قابلیت اعتماد داشته باشند و آن توجه نویسنده غربی به مسائل سیاسی و فرهنگی افغانستان بدون تعصب و دیدگاه افغانستانی است، یعنی این

نویسنده با نگاه از بیرون توانسته منصفانه‌تر مسائل افغانستان را تجزیه و تحلیل نماید.

اما در کل می‌توان عیب آشکار نوشتارهای غربی را در عدم درک ریشه‌ای مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی افغانستان و شناسایی افغانستان به صورت سطحی دانست که حتی ممکن است با اشتباهات و اشکالات مختلف همراه باشد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً نوشتارهای غربی تحقیرکننده و تحریف‌آمیز، و تسا حدودی غیر قابل اعتماد هستند و ملاک قطعی و درست گرفتن آن عملی نادرست به شمار می‌رود.

دسته دوم منابعی است که نویسندگان آن‌ها افغانستانی بوده که به طور قطع با سیاست و مسائل سیاسی مواجه و درگیر بوده‌اند و معمولاً با انگیزه سیاسی و نیز اجتماعی به این تحقیق دست می‌زده‌اند که شاید عبارت تاریخ‌نگاری بومی یا ملی با کمی تسامح، عبارت مناسبی باشد. این دسته از منابع با ایرادات جدی روبه‌رو است. منابع مکتوب در مورد تاریخ معاصر افغانستان بسیار محدود، ناقص و در بسیاری موارد با تمایلات و گرایش‌های یک‌جانبه نوشته شده‌اند. مدارک، اسناد و گزارش‌های رسمی باقیمانده نیز هرچند نقش مهمی در تدوین تاریخ‌نگاری معاصر ایفا می‌کنند، اما این منابع به‌طور کلی از فیلتر سانسور عبور کرده‌اند.

آنچنان که گذشت به نظر می‌رسد کاتب هزاره به عنوان یک تاریخ‌نگار بی‌طرف توانسته بخش قابل توجهی از حقایق دوران خویش را به دست ما برساند، او به راحتی از اوضاع نابسامان و هرج و مرج‌ها، فساد موجود در حاکمیت امانی سخن می‌گوید و از سوی دیگر وقتی هم به ذکر رویدادهای حکومت حبیب‌الله کلکانی می‌رسد؛ بدون هیچ واهمه‌ای از اغتشاشات و نابسامانی‌های این دوره نیز یاد می‌کند؛ به گونه‌ای که مشخص نمی‌گردد کاتب به واقع طرفدار کیست.

کاتب در بخشی از کتاب خود ضمن برشمردن مفسدگی که در دوره امان‌الله خان موجود بوده، به نکات مثبت آن نیز اشاره می‌نماید.

«و در امور اخلاقیه از تأسیس مکاتب انائیه و غیره اسباب رفع حجاب و بدناموسی و هتک پرده عصمت و عفاف و مفاستت و مخالطت به حرام که هر کدام را مورخ این عهد و عصر، نام به نام ثبت تاریخ خواهد کرد به روی روز افتاده، باعث انقلاب و استخراب سلطنت امیر امان‌الله خان که خدمات بزرگی نسبت به مملکت و ملت افغانستان از قبیل خصوص استقلال و معاهدات با دول معظمه و تأسیس مکاتب علوم و فنون متنوعه و حاضر آوردن اقیام ماشین‌ها و فبریکه‌های صنایع نفیسه و تشییای مستظرفه و غیره و غیره نمود، گشت که اینک ذیلاً به طرز تاریخ و روزنامه انقلاب و فجاجیح حاضره در حیّز تحریر می‌آید.» (همان: ۴۸-۴۹).

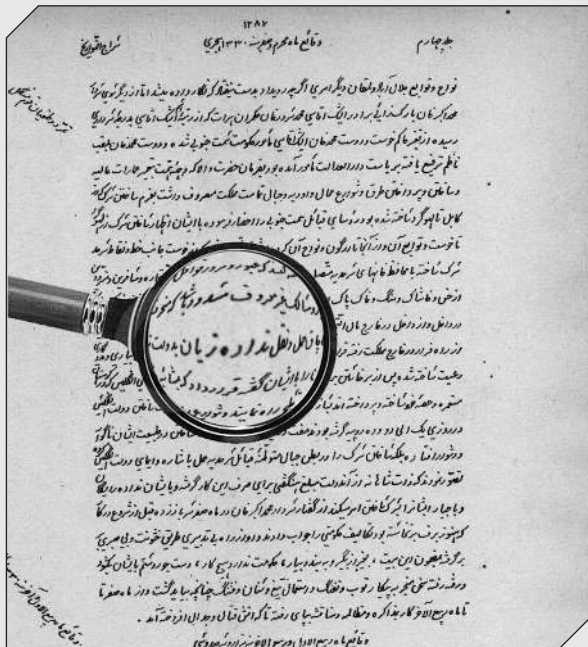
در هر حال، تصور کلی به تاریخ، آن را مهم جلوه می‌دهد، تا آن‌جا که ناآشنایی یک ملت با گذشته‌اش، بدان معناست که آن جامعه و ملت هویت خود را نمی‌شناسد. شناخت این تاریخ و هویت، مستلزم دستیابی به حقایق تاریخی است و این امر هم مستلزم تحقیق در منابع مهم موجود تاریخی است.

به نظر می‌رسد منابع مکتوب به تنهایی نتواند نیازهای پژوهشگران حوزه تاریخ و تشنگان دریافت حقایق تاریخی را مرتفع سازد، لذا در دوره‌های اخیر استفاده از منابع باستان‌شناسی و هم‌چنین استفاده از تاریخ شفاهی در کنار منابع کتبی از ضرورت خاصی برخوردار شده است. در واقع، باید گفت که منابع باستان‌شناسی و هم‌چنین تاریخ شفاهی یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین روش‌های تاریخ‌نگاری معاصر است که در تدوین شواهد و مدارک لفظی و بیانی نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند.

با توجه به مشکلاتی که در تاریخ‌نگاری مکتوب افغانستان به میان آمد؛ می‌توان از این دو (تاریخ شفاهی و منابع باستان‌شناسی) به عنوان منبع اصلی و مکمل برای تاریخ مکتوب گذشته و هم‌چنین معاصر افغانستان یاد کرد. به‌خصوص نقشی که منابع شفاهی می‌تواند در روشن ساختن رویدادهای معاصر داشته باشند.

امروزه در بسیاری از کشورها نقش تاریخ شفاهی به‌عنوان تکمیل‌کننده منابع نوشتاری پذیرفته شده است، اما ایراد بزرگ مورخان و محققینی که در زمینه تاریخ شفاهی فعالیت می‌نمایند؛ قناعت و اکتفا به کسب اطلاعات از کسانی است که توانسته‌اند در عرصه تاریخ و سیاست به قدرت دست یابند؛ چنان‌که در بررسی یک واقعه، تمایل بیشتر این است که شخصیت مورد مصاحبه از افراد مشهور و درجه اول باشد و لذا از افراد مطلع درجه سه و چهار استفاده نمی‌شود؛ حال آن‌که گاهی ممکن است افراد رده‌های میانی قدرت، مسائل را بهتر تشخیص دهند و از اطلاعات بسیار خوبی برخوردار باشند. کار مورخ تاریخ شفاهی یافتن حلقه‌های مفقود در عرصه‌های مختلف تاریخ مکتوب است. در این حلقه‌های گمشده، می‌توان به بسیاری از گسسته‌ها که شامل آمل و آرزوها، اهداف، نیات افراد و... که در اکثر موارد در اسناد رسمی و مکتوب موجود نیست؛ دست یافت. بنابراین، منابع شفاهی گوشه‌هایی از تاریخ ناگفته و پنهان را تشکیل می‌دهند. (درکتانیان، غلامرضا، نگاهی به تاریخچه استناداردهای روایت، ضرورت و اهمیت موضوع تاریخ شفاهی، مجله زمانه، صفحات ۲۹-۳۴، شماره ۳۴، سال چهارم، تیر ۱۳۸۴، ص ۳۱).

به هر روی تصور می‌شود که منابع شفاهی بتواند؛ نگاه محقق و مورخ را دقیق‌تر و موثکافانه‌تر نماید. البته در این میان باید دقت نمود که شخص محقق نیز می‌بایست تا به حدی اطلاعات سنجدیده درباره وقایع تاریخی مورد نظر داشته باشد. به واقع آنچه که در تاریخ شفاهی ایجاد دشواری و ابهام می‌کند این است که معمولاً سیاست‌پیشگان و در کل کسانی که در زمینه تاریخ شفاهی از آنان پرسش می‌شود، به دلیل گذشت زمان و فراموشی و نیز به‌خاطر خودخواهی و خودمحوری، سعی می‌کنند تمام نکات و وقایع تاریخی را به نفع خود توجیه نمایند و تنها راه روشن کردن این‌گونه ابهامات مراجعه به اسناد و مدارک و نیز اظهارات دیگر بازیگران صحنه سیاست در همان زمان و نیز مراجعه به اسناد و مدارک بین‌المللی مرتبط با حوادث و رویدادهای کشور در همان مقطع زمانی است که می‌تواند، دروغ‌گویی‌ها و تحریف‌های شخص مورد نظر را مشخص نمود و آنگاه هست که تاریخ شفاهی از اهمیت و اعتبار



شایانی برخوردار خواهد شد. بنابراین، باید همواره این نکته را مدنظر قرار داد که مراجعه به تاریخ شفاهی گرچه بسیار ارزنده است اما این کار باید همراه با احتیاط صورت پذیرد.

بنابراین، اهمیت تاریخ شفاهی در تدوین تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان به آن جهت است که منابع مکتوب پاسخگوی نیاز پژوهشگران نیست. اما به نظر می‌رسد، پرداختن به تاریخ شفاهی هم مشکل بزرگ تاریخ‌نگاری ما را حل نکند، چون ما باز هم به سراغ سیاستمداران و قدرتمندان می‌رویم؛ و ایشان همواره از بیان حقیقت خودداری خواهند کرد (همان: ۳۲).

اما چه باید کرد تا تاریخ شفاهی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین روش‌های تاریخ‌نگاری در کشور رو به ترقی نهاده و از آن در تحقیقات تاریخی به نحو مطلوبی استفاده گردد؟

به هر روی مطالعه در تاریخ افغانستان با توجه به بحران‌های فراوانی که این کشور پشت سر گذاشته است نیاز به دقت و کنکاش بیشتری دارد و لازم است تا نویسنده و هم‌چنین خواننده برای درک صحیح‌تر از مسائل کشور وسعت دید و نظر خویش را افزایش دهد، از دیوارهای قومیتی عبور کرده و به صورت تطبیقی منابع مختلف را مورد واکاوی قرار داده و در نهایت تحلیل ارزنده‌تری از وقایع روی داده شده در کشور به دست آورد.

مایکل استنفورد در کتاب «درآمدی بر فلسفه تاریخ» درباره تاریخ و رویدادهای تاریخی می‌نویسد: «تاریخ را باید نه چونان یک رشته سفت و سخت، بلکه چونان گفتگویی جاری و پایدار با هم‌تایان درباره مسائل مهم و مورد علاقه، گذشته، حال یا آینده، دانست. این بحث و گفتگو شاید به صورت مناظره و مجادله باشد یا به مشاجره‌ای خشن و شدید تبدیل شود. ولی چنان‌که در هر داد و ستدی مدنی صورت می‌گیرد، درک دیدگاه‌های دیگری به همان اندازه ضروری است که بیان دیدگاه‌های خود...» (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۳).

شاید بتوان بسیار ساده‌لوحانه ارضاء کنجکاوی محض را دلیل اصلی مطالعه تاریخ ذکر کرد. اما بسیاری دیگر هدف اصلی تاریخ را در این می‌دانند که تاریخ، درباره این‌که مردم دولت‌ها و جوامع دیگر چگونه زندگی کرده‌اند، چیزهایی می‌گویند و بنابراین، به ما کمک می‌کند تا، با همسنجی، مسائل کنونی خود را درک کنیم. درک کنیم که گذشتگان چه کردند که دچار سعادت یا شقاوت شدند. نگاه به آینده و پیش‌بینی رویدادها و حوادث، همواره مورد توجه عموم بوده و امکان یا عدم امکان آن، بحث‌هایی را به وجود آورده است. حتی برخی نوشته‌اند: مؤرخ و محقق باید کوشش کند تا مسیر حرکت گذشته، حال و آینده را مشخص نماید و با کمک بررسی‌های دقیق، قوانین حرکت تاریخ، از گذشته تا حال را تا حدودی به دست آورد تا بتواند طبق آن، آینده و سرنوشت ملت‌ها را در صورت امکان پیش‌بینی نماید.

نتیجه روشن این دیدگاه این است که روند تاریخ، تحت کنترل و هدایت قوانین عام و قواعد کلی قرار دارد و شناخت آن‌ها، پیش‌بینی آینده جوامع، تمدن‌ها و... را ممکن می‌سازد. قوانین مذکور ثابت و لایتغیر بوده، به طوری که مقاومت در برابر آن‌ها، بر مبنای موازین

اخلاقی بیهوده است، به عبارت دیگر، خارج از قلمرو کنترل اراده و انتخاب انسانی قرار دارند (نوذری، ۱۳۸۷: ۵۲۳).

به نظر می‌رسد که توجه به نوع تاریخ‌نگاری و حقایق موجود در نوشتارهای کاتب می‌تواند نگاه شفاف‌تر و بهتری از مطالعه تاریخ را برای ما به ارمغان آورد، به باور برخی مطالعه حقیقت تاریخ می‌تواند میهن‌پرستی و حس هویت جمعی ما را تقویت کند؛ ریشه‌ها و علل امور و واقعیت‌های کنونی را نشان دهد و با نشان دادن این‌که برای مردم و جوامع گذشته امکان پذیر بوده است تا در عین زندگی و رفتار متفاوت، همچنان به یک اندازه و نه بهتر یا بدتر از آنچه ما هستیم، انسان باشند، ما را روشنفکرتر و متساهل‌تر سازد. تا زمانی که آگاهی و دانش در میان جامعه افغانستان فراگیر نشود، نمی‌توان به آینده افغانستان امیدوار بود.

#### منابع

- کاتب هزاره، فیض‌محمد؛ تذکره‌الانقلاب، ویرایش و تعلیق علی امیری، کلن: بنگاه انتشارات کاوه، چاپ اول، ۲۰۱۳.
- <https://socialhistory.org/fa/about/history-and-activities>.
- میتلند، پی. جی؛ تحقیقی درباره هزاره‌ها و هزارستان، گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس، از سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۷۸م، ترجمه محمداکرم گیزایی، چاپ اول، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۶.
- استنفورد، مایکل؛ درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- نوذری، حسین علی، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، چاپ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۸۷.
- نجفی، موسی، عقلانیت تاریخی و تاریخ‌نگاری معاصر ایران و نقد رویکردهای ناصواب، مجله کتاب نقد، صفحات ۲-۲۵، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۷۸.
- درکتانیا، غلامرضا، نگاهی به تاریخچه استانداردهای روایت، ضرورت و اهمیت موضوع تاریخ شفاهی، مجله زمانه، صفحات ۲۹-۳۴، شماره ۳۴، سال چهارم، تیر ۱۳۸۴.